

درباره مادرانی که پسران‌شان به داعش پیوستند اما خودشان راه دیگری را انتخاب کردند

مادران جهنم را بهشت می‌کنند

ما صورت‌ها را نمی‌بینیم، نقاب‌های سیاه را می‌بینیم. اما پشت نقاب سیاه داعشیان، مردانی هستند که روزگاری پسر مادرانشان بوده‌اند؛ مادرانی که مثل ما با دیدن و شنیدن کشتارهای داعش شوکه می‌شوند. با این تفاوت که این مادران از شنیدن خبر کشته‌شدن قاتلان داعش خوشحال نمی‌شوند. امروز تعداد مادران اروپایی و غربی که پسران‌شان به داعش پیوسته‌اند و در عملیات انتحاری با جنگ کشته شده‌اند، در حال افزایش است. به‌همین‌دلیل برخی از این مادران دور هم جمع شده‌اند و تصمیم گرفته‌اند برای آرامش خودشان و جهان، به اطلاع‌رسانی درباره افراط‌گرایی بپردازند. اما این مادران چه کسانی هستند؟

به گزارش «هافینگتینگ‌پست»، در کلکبری کانادا، کریستیان بودرو (Christianne Boudreau) پس از اینکه از کار برمی‌گشت و قبل از اینکه به آشپزخانه برود تا غذایی برای خانواده‌اش درست کند، دقایقی را صرف تماشای ویدئوهای داعش می‌کرد. او در زیرزمین خانه‌ای در حومه شهر، در یک اتاق لخت که زمانی به پسر بزرگش، دامیان، تعلق داشت، می‌نشست و تصاویر مردانی را تماشا می‌کرد که با اسلحه‌های بزرگ مانند نوجوانان جلو دوربین ژست گرفته بودند. او درگیری‌های داعش را تماشا می‌کرد، او اعدام‌های داعشیان را می‌دید. اما به‌سختی می‌توانست درک کند چه اتفاقی در این ویدئوها در حال رخ‌دادن است، زیرا همه حواس کریستیان به چهره‌های پشت نقاب بود و تلاش می‌کرد چشمان پسرش را پشت یکی از آن نقاب‌ها تشخیص دهد.

در کپنهاگ، کارولینا دم (Karolina Dam) غمزده و ترسیده بود. پسرش، لوکاس، هفت ماه بود به سوریه رفته بود. سه روز قبل، او خبری دریافت کرده بود که او خارج از حلب مجروح شده. همه چیز از یک پیام در وایبر شروع شده بود. کارولینا که نمی‌توانست از فکر پسرش بخواهد، نیمه‌های شب به شماره لوکاس در وایبر پیام داده بود: لوکاس، خیلی دوست دارم، خیلی، پسر عزیز من. دلم برایت تنگ شده و می‌خواهم به آغوش بکشم و ببویمت. دلم می‌خواهد دستان نرمت را در دست خود نگه دارم و بهت لبخند بزنم». هیچ جوابی نیامد تا اینکه یک ماه بعد کسی در وایبر نوشت: «من لوکاس نیستم و دست‌هایم نرم نیستم، هه‌هه». دم نمی‌دانست تلفن لوکاس دست چه کسی است اما برای مخاطب ناشناس نوشت: «عزیز دلم، دست‌های تو هم هست، ولی من دوست دارم دست‌های پسرمر را در دست بگیرم». ناشناس پرسید: «تو‌ان شنیدن یک‌سری خبر را داری؟» دم جواب داد: «بله، عزیزم» و ناشناس نوشت: «پسرت تکه‌تکه شده است».

در نروژ، ترویل (Torill)، که خواسته است نام خانوادگی‌اش فاش نشود، از مرگ پسرش، تام الکساندر (Thom Alexander)، به‌وسيله یکی از همکارانش که او را برای مبارزه به سوریه فرستاده بود، باخبر شد. ترویل برای این خبر مدرک خواست، به همین دلیل دخترانش، سابین و سارا (نام‌ها واقعی نیستند)، همکار پسرش را در استیگاه قطار اسللو ملاقات کردند. او خیلی معمولی یک‌سری عکس را روی آی‌پد (iPad) خود ورق می‌زد تا اینکه به عکسی رسید که برای دختران مهم بود؛ یک عکس از تام الکساندر با گلوله‌ای در سر درحالی‌که یک چشمش از حلقه بیرون آمده بود. ترویل با شنیدن خبر به‌سادگی یک طرف چینی شکست.

در بروکسل، صالحه‌بن‌علی، متولد مراکش و از مهاجران تونس، در یک کنفرانس با موضوع کمک‌های بشردوستانه بود که حس کرد درد عجیبی در تنش حس می‌کند. به‌همین‌دلیل کنفرانس را نیمه‌کاره رها کرد، به خانه برگشت و تمام شب گریست. سه روز بعد، شوهرش یک تماس تلفنی از یک شماره غریبه دریافت کرده است. مردی پشت خط به او گفت پسر ۱۹ساله‌شان صبری پسری که عاشق حرف‌زدن با مادرش درباره حوادث جهان بود، همان شبی که مادر در کنفرانس بوده، به قتل رسیده است.

این زنان فقط چهار نفر از هزاران نفری هستند که یک کودکشان به داعش پیوسته است و او را از دست داده‌اند. در طول چند سالی که از جنگ سوریه و ظهور داعش در خاورمیانه می‌گذرد، حدود ۲۰ هزار تبعه خارجی برای پیوستن به مبارزه برای جناح‌های مختلف رادیکال اسلامی به سوریه و عراق رفته‌اند که بیش از سه هزار نفر از آنها از کشورهای غربی هستند. درحالی‌که برخی از این افراد با دعای خیر خانواده راهی می‌شوند، بیشتر آنها در خفا و بدون خداحفاظتی می‌روند. پس از رفتن آنها، پدر و مادرشان خود را در یک غم و اندوه عمیق حس می‌کنند که غم و اندوه ازدست‌دادن یک کودک است. همراه این غم احساس گناه هم دارند درباره اینکه چه خطایی نسبت به کودکان انجام داده‌اند که به این مسیر کشیده شده است. همچنین حس‌ی از شرم در مواجهه با دوستان و همسایگان را تجربه می‌کنند؛ همراه با احساسی از شک درباره تمام چیزهایی که درمورد شخصی که او را به دنیا آورده‌اند، نمی‌دانسته‌اند. در طول سال گذشته، ده‌ها نفر از این مادران از سراسر جهان یکدیگر را پیدا کرده‌اند تا یک اتحاد عجیب در برابر از دست‌دادن فرزندان‌شان ایجاد کنند. آنچه این‌مادران می‌خواهند، بیش از هر چیز، این است که بر حس پوچی که در نبود فرزندان‌شان به آنها دست داده است، فائق آیند یا شاید چیزی معنی‌دار در مرگ آنها پیدا کنند.

مورد عجیب کریستیان

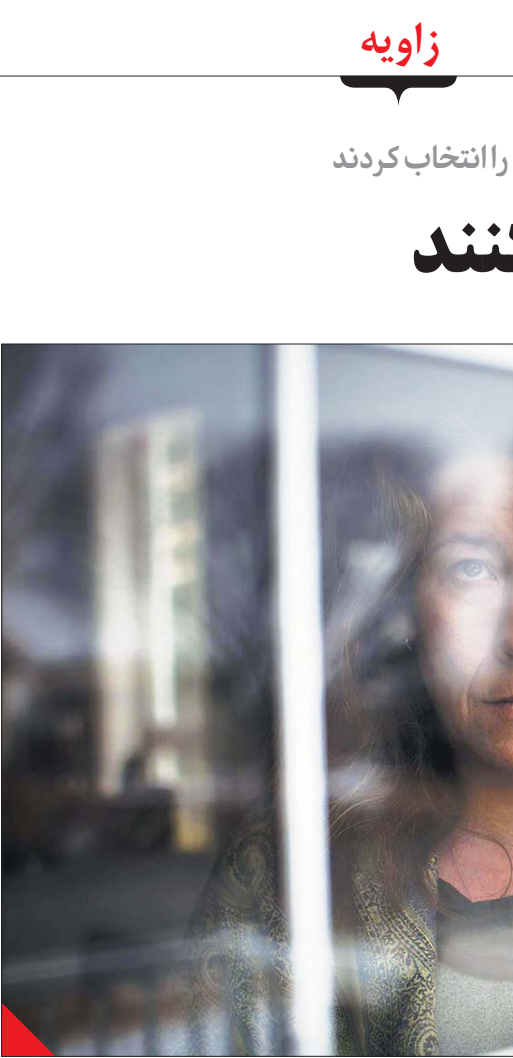
کریستیان بودورو زنی ۴۶ساله و کانادایی است. شوهر اولش وقتی دامیان فقط ۱۰ سال داشت، آنها را ترک کرد. دامیان کوچک هیچ تفریحی جز کامپیوترش نداشت. چند سال بعد وقتی دامیان ۱۷ساله بود، اقدام به خودکشی به‌وسيله نوشیدن ضدیخ کرد. اندکی پس از مرخص‌شدن از بیمارستان، دامیان به مادرش خبر داد که می‌خواهد مسلمان شود. کریستیان مسیحی، با این تصمیم پسرش مخالفتی نکرد و حتی معتقد بود در نتیجه پذیرش اسلام، دامیان به فردی اجتماعی‌تر تبدیل شده است. اما با آغاز سال ۲۰۱۱، همه‌چیز تغییر کرد. تلفن‌های مشکوک به دامیان شروع شد و همراه با آن تعصباتی که تا قبل از آن خبری از آنها نبود. کریستیان می‌گوید: «دامیان اعتقادات عجیبی پیدا کرد که من مثلاً معتقد بود کشتار می‌تواند عادلانه باشد». یک سال بعد در سال ۲۰۱۲ دامیان از مادرش جدا شد و به گروهی کوچک از دوستان تازه‌ای که پیدا کرده بود، پیوست. کار این گروه کوچک محدود به ورزش‌کردن و کوه‌نوردی می‌شد. زمانی‌که جنگ در سوریه هنوز در ابتدای راه بود، یک روز دامیان به مادرش گفت برای ادامه تحصیل در رشته زبان عربی، به مصر سفر خواهد کرد و اندکی بعد به‌طور کامل از دسترس خارج شد. ۱۳ ژانویه ۲۰۱۳، کریستیان تازه از کار به خانه برگشته بود که دو مرد در خانه‌اش را زدند. کریستیان می‌گوید: «آنها ماموران سازمان اطلاعات کانادا بودند. به من خبر دادند دامیان به مصر رفته است، بلکه اکنون در سوریه به‌سر می‌برد و به شاخه محلی القاعده، جبهه النصره، پیوسته است. تا روزها و هفته‌ها بعد از آن هیچ کاری نمی‌کردم جز اینکه در اینترنت جست‌وجو کنم و عکس‌ها و ویدئوهای گروه‌های جهادی را ببینم شاید ردی از دامیان بیایم». بسیاری از کسانی‌که به گروه‌های رادیکال می‌پیوندند موظف به تکفیر آنهایی هستند که جلو راه آنها قرار می‌گیرند ازجمله والدینشان. اما در فوریه، دامیان با مادرش تماس گرفت و این تماس‌های تلفنی هر دو، سه روز یک‌بار ادامه پیدا کرد. کریستیان می‌گوید: «بسیاری از مواقعی که پسرم با من تماس می‌گرفت، سر پست بود. سروصداهایی در پس‌زمینه صدایش می‌شنیدم مثل صدای افرادی که سر هم به زبانی دیگر داد می‌کشیدند. حتی یک‌بار دامیان به من گفت صدایی که می‌شنوم صدای هواپیمایی است که در نزدیکی زمین حرکت می‌کند و این یعنی هواپیما همین حالا بمب‌هایش



را بر سر مردم ریخته است. بعضی مواقع هم همان‌طور که دامیان در حال صحبت با من بود، شروع به دودیدن می‌کرد و من نمی‌دانستم چه اتفاقی در حال رخ‌دادن است. البته او همیشه درباره حرف‌هایی که به من می‌زد محتاط بود و سناریوهای بسیاری درباره اینکه او کجاست و چه می‌کند، به سرم می‌زد». در بهار ۲۰۱۳، مکالمه بین مادر و پسر به‌شدت مشقت‌بار شده بود. کریستیان می‌گوید: «در چنین شرایطی تنها کاری که می‌خواهید انجام دهید این است که آنها را به خانه برگردانید. به همین دلیل دست به هر اقدامی می‌زنید. گاهی تلاش می‌کنید عادی باشید اما حتی ممکن است به التماس‌کردن هم بفتید. به‌همین‌دلیل من تلاش کردم از راه لوک، برادر ناتنی دامیان، وارد شوم. لوک ۹ساله بسیار برادر بزرگش را دوست دارد، نه مثل یک برادر که بیشتر مثل یک پدر، به او گفت: چه احساسی خواهی داشت اگر لوک، به سوریه بیاید و به گروه‌های رادیکال بپیوندد و او جواب داد: خیلی به لوک افتخار خواهم کرد. درست همین لحظه بود که فهمیدم دامیان دیگر پسر من نیست. انگار کس دیگری در جلدش فرو رفته باشد. گوشی را به لوک دادم تا با دامیان صحبت کند. لوک به‌شدت بی‌قراری می‌کرد، گریه و زاری را: انداخته بود و فقط از دامیان می‌پرسید: کی برمی‌گدی؟» او ادامه می‌دهد: «پس از این اتفاق بود که دیگر دوست‌دارم‌گفتن‌های دامیان قطع شد، دلتنگ‌هستم‌ها قطع شد و اندکی بعد دامیان دیگر هرگز به من تلفن نکرد». کریستیان بعدها فهمید درست در همین زمان بود که جبهه النصره از داعش شکست خورده و دامیان به داعش پیوسته است. آخرین تماس بین مادر و پسر در آگوست اتفاق افتاد زمانی که دامیان یک صفحه فیس‌بوک جدید ساخت. از مادر باز التماس و خواهش بود و از طرف پسر رفتار سرد و رسمی. کریستیان در فیس‌بوک پیام می‌گذاشت: «دل همه ما برایت تنگ شده است. هنوز هم می‌خواهیم تو اینجا پیمانمان باشی». و دامیان جواب می‌داد: «من از علاقه شما به خودم و دلتنگی‌تان باخبرم. اینها اطلاعات تازه‌ای نیستند. هیچ تغییری در عقیده و موقعیت من به وجود نیامده است». پس از این آخرین مکالمه‌ها بود که ۱۴ ژانویه ۲۰۱۴ یک خبرنگار به کریستیان خبر داد پسرش در نزدیکی حلب توسط ارتش آزاد سوریه، به قتل رسیده است. کریستیان یک وظیفه مهم داشت؛ باید قبل از اینکه لوک در اخبار می‌شنید، خبر مرگ



زاویه



دامیان را به او می‌داد. با مراجعه به روان‌شناس کودک، این اتفاق افتاد. سی‌ام ژانویه، زمانی که شب از نیمه گذشته بود، لوک در صفحه فیس‌بوکش نوشت: «دلم برات تنگ شده، کاش خبر کشته‌شدنت دروغ باشه!».

کمک از راه می‌رسد

کریستیان می‌گوید: «پس از مرگ دامیان فکر کردم چیزی نمانده که دیوانه شوم. فقط گریه می‌کردم، نمی‌توانستم بخواهم. می‌دانستم باید به فکر لوک و خواهرش هوپ و دخترخوانده‌ام پگی باشم اما به‌شدت احساس تهایی و افسردگی می‌کردم». به‌نظر می‌رسید فقط یک نفر خواهد توانست وضعیت کریستیان را درک کند، دکتر «دانیل کوهرل»، روان‌پزشکی آلمانی، که در آلمان به افرادی کمک می‌کند که از سازمان‌های نئونازی جدا شده‌اند. کوهرل در حال سربردن یک جمیز فولی، روزنامه‌نگار،

کرده است. به‌همین‌دلیل، کریستیان، با کوهرل تماس گرفت تا بفهمد دلیل همه آنچه اتفاق افتاده است، چیست؟

کریستیان می‌گوید: «دکتر کوهرل به من توضیح داد آنچه برای پسرم اتفاق افتاده، روندی طبیعی است که تمام افراط‌گرایان آن را طی می‌کنند. گویا شباهت‌های بسیار زیادی بین افراط‌گرایان مذهبی و نئونازیست‌ها وجود دارد. کسی که تازه به یک گروه افراطی پیوسته است، در ابتدا احساس سرخوشی بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کند چون حس می‌کند بالاخره معنایی برای جهان پیدا کرده است. در این مرحله، افراد حتی سعی می‌کنند اطرافیان‌شان را نیز در این زمینه متقاعد کنند. مرحله ناامیدکننده بعدی زمانی فرا می‌رسد که فرد به این نتیجه می‌رسد کسانی را که دوست دارد؛ پیام او را نمی‌پذیرند. اینجا مرحله‌ای است که جدال‌های خانوادگی آغاز می‌شود؛ دعواهایی که حول‌وحوش سبک زندگی می‌چرخد. در این نقطه است که فرد به این نتیجه می‌رسد بهترین راه، ترک خانه است. او به گروهی شامل دیگر افراط‌گرایان می‌پیوندد و آرزو می‌کند کاش فعالیت‌های عملی زودتر شروع شوند».

کریستیان شش ماه بعد از مرگ دامیان، دکتر کوهرل را در برلین ملاقات کرد. کوهرل، کریستیان را به سه مادر دیگر معرفی کرد که هر سه فرزندان‌شان را به شکلی مشابه از دست داده بودند. هر کدام آلبومی پر از عکس‌های فرزندان‌شان داشتند و آنها را به یکدیگر نشان می‌دادند و خاطرات‌شان را برای هم تعریف می‌کردند. به‌همین‌دلیل کم‌کم متوجه می‌شدند شباهت‌های زیادی می‌توانند در مسیری پیدا کنند که باعث گرایش فرزندان‌شان به رادیکالیسم شده است. کریستیان می‌گوید: «در حین صحبت با یکی از این مادران بود که فهمیدم پسرش درست در همان شهری کشته شده است که دامیان، کشته شد. اندکی بعد بالاخره احساس کردم ابر سیاهی که زندگی‌ام را فرا گرفته بود، کم‌کم دارد ناپدید می‌شود. این اتفاق نیست که برای فقط یک نفر افتاده باشد و ما می‌توانیم کاری کنیم که آن را پشت‌سر بگذاریم».

پس از بازگشت از برلین، کریستیان به یک فعال اجتماعی تبدیل شد. خوشبختانه سازمان‌هایی هم بودند که در این زمینه فعالیت می‌کردند مثل سازمان «حیات کانادا» و «مادران زندگی» که هر دو به خانواده‌هایی کمک می‌کنند که فرزندان‌شان به انواع مختلف رادیکالیسم گرایش پیدا کرده‌اند.

کریستیان اکنون به شهرهای مختلف کانادا اسفر می‌کند و با خانواده‌ها، معلمان، دانش‌آموزان و نیروهای پلیس درباره رادیکالیسم صحبت می‌کند.

او به آنها می‌گوید رادیکالیسم چیست و چگونه باید مقابل آن ایستاد. او می‌گوید: «ما هرگز در زمینه رادیکالیسم به کودکان آموزش نداده‌ایم. امروز

در جامعه‌ما آموزش درباره همه‌چیز وجود دارد؛ از موادمخدر بگیرد تا روابط جنسی، اما هیچ‌وقت به کودکان آموزش نمی‌دهیم چه کنند تا به دام رادیکالیسم نیفتند».

مادران با هم متحد می‌شوند

این فقط خانواده‌ها و جامعه نیستند که می‌توانند با آموختن درباره رادیکالیسم، مانع از گسترش آن شوند. تأثیر عمیق‌تر این آگاه‌سازی را می‌توان بر خود افراط‌گرایان نیز دید. دکتر کوهرل حتی معتقد است می‌توان به‌صحت‌کردن با تندروها، آنها را از مسیر خشونت‌ی که انتخاب کرده‌اند، بازگرداند. البته این کار راه دارد. کوهرل می‌گوید: «دو گروه از افراد هستند که تأثیرگذاری بسیار بالایی روی افراط‌گرایان دینی دارند؛ کسانی که خود زمانی رادیکال بوده‌اند و مادران. در اسلام به‌خاطر نقش بسیار مهمی که مادر دارد، می‌تواند کمک بسیار زیادی برای برگشت افراط‌گرایان به مسیر تعادل داشته باشد. اگر یک مسلمان رادیکال باشید باید از مادرتان برای رفتن به جنگ اجازه بگیرد یا با او خداحافظی کنید. بسیاری از بمب‌گذاران انتحاری، آخرین تماس‌شان با مادرشان است. برای اینکه با آنها خداحافظی کنند و به آنها بگویند در بهشت منتظرشان هستند. در خانواده‌هایی مانند خانواده دامیان، پدر معمولاً در حاشیه است یا اصلاً وجود ندارد. به‌همین‌دلیل است که مادر اهمیتی استثنایی پیدا می‌کند». به‌همین‌دلیل است که اکنون در تمام جهان مادران دست به اقدامات مشابهی می‌زنند. در استرالیا، سازمانی به اسم «مادران بدون مرز» تشکیل شده که فعالیت عمده‌اش در زمینه آگاهی‌بخشی درباره رادیکالیسم است. خود کریستیان یکی از افرادی است که تاکنون توانسته به مادران زیادی کمک کند. کارولینا، ترویل و صالحه ازجمله کسانی هستند که با کمک کریستیان دوباره به زندگی عادی برگشتند. اندکی بعد از اینکه کریستیان فعالیت خود را شروع کرد، ایمیلی از کارولینا دریافت کرد که داستان پسرش را در آن گفته بود؛ پسری که خبر مرگش را یک ناشناس به مادر داده بود. ترویل و صالحه زنان بعدی بودند. حالا اما آنها فقط چهار زن نیستند؛ متحدانی علیه رادیکالیسم هستند که می‌دانند آنچه اتفاق افتاده، با آگاهی‌بخشی قابل پیشگیری است.

یک مفهوم

پارادوکس حضور اروپایی‌ها در میان داعشیان

پاریس که به خون غلغله، بلافاصله جست‌وجو برای یافتن عاملان کشتار آغاز شد. اندکی پس از این اتفاق بود که پلیس فرانسه خبر داد مغز متفکر حملات پاریس، یک مراکشی تابع بلژیک به اسم «عبدالحمید اباعود» بوده است. پنجشنبه هفته گذشته درحالی‌که چند روزی بود اخبار ضدونقیض درباره دستگیری یا قتل اباعود به گوش می‌رسید، دادستانی فرانسه اعلام کرد پس از انجام تحقیقات لازم و آزمایش دی‌ان‌ای مشخص شد فردی که چهارشنبه، در حمله پلیس به منطقه سن‌دنی، واقع در شمال پاریس، به همراه یک زن دیگر کشته شد، همان اباعود است. داعشی دیگری که در طول این ماه کشته شده است، محمد اموازی معروف به جان جهادی است که در تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۱۵ در حمله‌ای که توسط پهباد آمریکایی به شهر رقه سوریه صورت گرفت، کشته شد. جان هم مثل اباعود مهاجر محسوب می‌شد.

او متولد کویت بود. در شش‌سالگی به انگلیس رفت و در منطقه غرب لندن ساکن شد. او در سال ۲۰۰۶ به گروه‌های تندرو اسلامی پیوست و در سال ۲۰۱۲ به سوریه رفت و به داعش ملحق شد. جان جهادی، زمانی شهرت جهانی پیدا کرد که ویدئویی از او در حال سربردن یک جمیز فولی، روزنامه‌نگار، منتشر شد.

امروز دیگر نگرانی از پیوستن شهروندان اروپایی به گروه‌های افراطی، تبدیل به نگرانی جدی‌ای شده است، زیرا آمارها نشان از افزایش تعداد اروپایی‌ها عضو داعش در عراق و سوریه می‌دهد.

سال گذشته مسئول مبارزه

با تروریسم اتحادیه اروپا اعلام

کرده بود تعداد اتباع اروپایی

عضو داعش در عراق و

سوریه، به سه‌هزار نفر افزایش

یافته است. «گیلز دکرچوف»،

(Gilles de Kerchove) در گفت‌وگو

با خبرگزاری فرانسه، گفت: «ممکن

است انتقال اروپایی‌ها به عراق

و سوریه همچنان افزایش یابد.

دکرچوف افزود: «مبارزان اروپایی

داعش عمدتاً اهل کشورهای

فرانسه، انگلستان، آلمان، بلژیک،

هلند، سوئد و دانمارک هستند

و شمار اندکی نیز از کشورهای

اسپانیا، ایتالیا، ایرلند و اتریش به

عضویت داعش درآمده‌اند». او

همچنین گفت این آمار با رؤسای

سازمان‌های اطلاعاتی اروپایی

مسود ارزهایی قرار می‌گیرد ولی این

مقام‌های اطلاعاتی ممکن است

آمار مخاطانه‌تری اعلام کنند.

تیرماه اسامیل نیز آمار تازه‌تری از

تعداد اروپایی‌هایی که به داعش

پیوسته‌اند، منتشر شد.

در تازه‌ترین آمار منتشرشده از

سوی شبکه العالم در اروپای غربی،

فرانسه از نظر تعداد و بلژیک از نظر

نسبت تروریست‌ها به تعداد جمعیت،

در صدر کشورهای صادرکننده نیرو

به داعش قرار دارند. درحال‌حاضر

هزار و ۲۰۰ شهروند فرانسوی عضو

داعش هستند. بریتانیا و آلمان

در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

به‌طوری‌که در حال حاضر ۵۰۰

تا ۶۰۰ بریتانیایی و ۵۰۰ تا ۶۰۰

آلمانی، به داعش خدمت می‌کنند.

در اروپای غربی حتی از کشور

کوچک و آرامی مثل سوئیس هم

افرادى در داعش حضور دارند.

۴۰ شهروند سوئیسى اکنون برای

داعش می‌شود هزار و ۵۰۰

از سوی دیگر، از کشورهای عربی نیز

افراد زیادی به داعش پیوسته‌اند.

در میان کشورهای عربی تونس و

عربستان بیشترین تعداد تروریست

را در داعش دارند. به‌طوری‌که

تخمین زده می‌شود هزار و ۵۰۰

تا دو هزار و ۵۰۰ نفر از عربستان

سعودی اکنون عضو داعش باشند.

تونس نیز با آمار هزار و ۵۰۰ تا سه

هزار تروریست عضو داعش، مقامی

هم‌رده با عربستان دارد.

نگاه

گزارش کمپین جهانی مبارزه برای محیط زیست راهی به نجات جهان

محمدرضا جعفری؛ به‌زودی در پاریس بیست‌ویکمین نشست بین‌المللی تغییرات آب‌وهوایی برگزار می‌شود. براین‌اساس فعالان محیط‌زیستی، استادان دانشگاه و فعالان چپ در بیانیه‌ای- که به امضای افرادی چون نوام چامسکی، نانومی کلاین، میشل لووی و دیگران رسیده است - مواضع و راهکارهای حقیقی توقف روند تغییرات زیانبار اقلیمی را برشمرده‌اند. این مطلب نگاهی به پیشینه چنین کمپین‌هایی دارد.

قضاوقدر نیست و نه طبیعی و اتفاقی. نه از بد حادثه گریانمان را گرفته و نه ناشی از جبر جغرافیایی است. تغییرات آب‌وهوایی است و گرمایش زمین- نتیجه انتشار گازهای گلخانه‌ای، کاربست میل بشر است و ولع تولید و مصرف و سوداگری. چنگ انداختن به طبیعت است و انهدام ساختارهای زیست‌محیطی. محدوده هم ندارد: از کاوبند و حفاری و اکتشاف نفت و گاز و زغال‌سنگ در الاسکا و آلبرتاى کاناداست تا دلتای نیجر و آفریقا و هورالعظیم خوزستان. اقیانوس‌ها، بیابان‌ها، جنگل‌ها و تالاب‌ها، نتایجش هم نامحدود است: جابه‌جایی اقلیم، گرم‌شدن هوا، باران‌های سیل‌آسا، خشک‌سالی‌های ممتد، بالاآمدن آب دریاها، آلودگی هوا، توفان‌های ویرانگر و اسیدی‌شدن اقیانوس‌ها. از یک نقطه آغاز می‌شود. از چشم‌دوختن به طمع به سرزمینی و به ناکجا می‌رسد؛ به تخریب زمین، ویرانی جنگل، مصرف بی‌رویه آب، تولید زباله، دست‌کاری اکوسیستم، ازبین‌رفتن تنوع زیست‌محیطی، آزداشدن دی‌اکسیدکربن، متان و ازت و گاه بریایی جنگ‌های خانمان‌سوز. اما انتهایی ندارد: در قطب شمال و در کرانه‌های اقیانوس‌ها، در خاورمیانه جنگ‌زده خشک (هرچند در این مورد برخی تردید می‌کنند). جنگل‌های آمریکا جنوبی و آمریکا، به هیچ موجودی رحم نمی‌کند؛ نه انسان، نه خرس قطبی و نه مرجان‌های لمبیده در آب. از هرکجا سر درمی‌آورد: کشاورزی افسارگسیخته، دامداری صنعتی بی‌مهار، جنون و سرعت و سوزاندن سوخت‌های فسیلی و از همه مهم‌تر، صنایع پول‌ساز آلانده. این‌جاست که پای حکومت‌ها به میان می‌آید: درحالی‌که بیشترین حجم از تولید گازهای گلخانه‌ای متعلق به کشورهای توسعه‌یافته است، همین کشورها با هرگونه تلاش جدی، مفید و مداوم برای مقابله با تغییرات اقلیمی و کاهش قابل‌توجه، علمی و مؤثر گازهای گلخانه‌ای مخالفت می‌کنند. کارشنکی این دولت‌هاست که از به‌نتیجه‌رسیدن نشست‌های بین‌المللی و پیمان‌های زیست‌محیطی جلوگیری می‌کنند. صاحبان صنایع بزرگ و شرکت‌های چندملیتی و عوامل سیاسی آنها سرخستانه با اتکا به توان سیاسی، قدرت مالی و تأثیرگذاری رسانه‌ای در جهت‌دهی افکارعمومی و بی‌بروایی در به‌کارگیری روش‌های کثیف با نتایج پژوهش‌های علمی پیرامون ارتباط گازهای گلخانه‌ای با تغییرات آب‌وهوایی مقابله می‌کنند، انتشار آزاد و وسیع تحقیقات علمی را محدود می‌کنند، این وضع مالیات سنگین، تصویب طرح‌ها و قوانین الزام‌آور در تغییر سازوکار صنایع مبتنی‌بر سوخت فسیلی و ممنوعیت‌های استفاده و تولید این منابع، توسعه حمل‌ونقل عمومی و گسترش استفاده از انرژی‌های نو و تجدیدپذیر جلوگیری



می‌کنند. کارگران و اتحادیه‌های کارگری را علیه فعالان و جنبش‌های محیط‌زیستی می‌شورانند. برخوردهای خشن را بر این فعالان روا می‌دارند. برخی حکومت‌ها و دولت‌های محلی را به بهانه نقض حقوق اقتصادی فردی به دادگاه می‌کشانند. بر همین مبناست که جمهوری خواهان آمریکا در حالی با طرح‌های محیط‌زیستی مقابله می‌کنند و آن را مضر به حال اقتصاد و مردم می‌دانند که آمریکا، هم با خشک‌سالی گسترده مواجه بوده و هم با توفان‌های سهمگین، و بر همین مبناست که هر اقدام بین‌المللی برای مهار تولید گازهای گلخانه‌ای با تبصره‌هایی ناکارآمد، اخته می‌شود؛ تعیین بودجه کربن برای خریدوفروش محدودیت انتشار گازهای گلخانه‌ای، دست‌کاری مسلح الزامی کاهش این گازها و مدت‌زمان اجرای آن، افزایش یک‌درجه دمای مجاز نسبت به سقف گرم‌شدن زمین (دو درجه) و کاهش کمک‌ها به کشورهای درحال‌توسعه.

شکست‌های پیمان کیوتو، اجلاس کپنهاگ و لیمای پرو و با نظرداشتن فرصت‌های ازدست‌رفته و عوارض به‌وجودآمده و چشم‌اندازی تیره از وضعیت زیست در کره‌زمین، این‌بار جامعه جهانی را برای بررسی و توافق بر سر پیمانی جدید که از جوانب مختلف، هم منافع حکومت‌ها و شرکت‌های بزرگ را تأمین و هم روند مسیر تغییر اقلیم و عوارض سوء آن را کند کند در پاریس در بیست‌ویکمین نشست بین‌المللی تغییرات آب‌وهوایی گرد می‌آورد تا در چارچوب ساختار موجود، بدون تغییر در سازوکارهای تولید و مصرف و منطق سودآوری و حفظ وضع موجود- تغییرات مبتنی‌بر نفت و گاز و کربن تحت لوای مدیریت یکپارچه و استبدادی صاحبان صنایع و هیات مدیران شرکت‌های کلان، بدون دخالت‌دادن گروه‌های محیط‌زیستی و ساکنان بومی درمعرض خطر و جوامع در حاشیه، راهی تخیل کنند به نجات جهان. در همین راستا و برای مقابله با چنین روند نافرجامی است که فعالان محیط‌زیستی، استادان دانشگاه و فعالان چپ در بیانیه‌ای- که به امضای افرادی چون نوام چامسکی، نانومی کلاین، میشل لووی و دیگران رسیده است - مواضع و راهکارهای حقیقی توقف روند تغییرات زیانبار اقلیمی را برشمرده‌اند. این بیانیه با عنوان «مانیفست: پویش برای توقف جنایات اقلیمی!» منتشر شده است. فراخوان پویش توده‌ای در پاریس با اعلام تصمیم و اراده جمعی برای توقف جنایات اقلیمی و باقی‌نگه‌داشتن سوخت‌های فسیلی در زمین منتشر شده است.